

سازمان همکاری شانگهای و نقش آن در مهار سیاست های توسعه طلبانه غرب و آمریکا

The Shanghai Cooperation Organization and Its Role in Containing the Expansionist Policies of the West and the United States

DOI: <https://doi.org/10.5281/zenodo.16488422>

محمد حامد مصلح¹ و محمد طارق سیار²

چکیده

سازمان همکاری شانگهای در اوایل ایجاد، بیشتر روی حل اختلافات ارضی و مرزی میان اعضا فعالیت می کرد که پس از فروپاشی شوروی با استقلال کشورهای متعددی از جمله پنج کشور آسیای مرکزی، از این ناحیه دچار بعضی مشکلات بود. این سازمان هم چنان به هدف تنظیم و تعیین یک چارچوب به منظور همکاری های اقتصادی در راستای احیای اقتصاد های نوپای کشورهای تازه استقلال یافته این حوزه، به ابتکار روسیه و چین ابتدا تحت نام شانگهای 5 و بعداً با کسب عضویت ازبکستان تحت نام شانگهای 6 دست به فعالیت زد و در 15 جون 2001م به سازمان همکاری شانگهای (SCO) تغییر نام داد. از آنجایی که روسیه و چین از اعضای کلیدی و مؤسس این سازمان به شمار می آیند و در این اواخر با توجه به حمله روسیه به اوکراین و مخالفت آمریکا ناتو و هم چنان تهدیدات ادغام جزیره تایوان به کشور چین و مخالفت های مکرر و صریح آمریکا و متحدینش، اوضاع بین المللی را به سمت و سوی رقابت های شدید نظامی و در نهایت چند قطبی شدن ساختار نظام بین الملل می برد. از یک طرف رشد روز افزون اقتصادی چین و اتخاذ سیاست فعال توسط روسیه به رهبری ولادیمیر پوتین و از طرف دیگر اتخاذ سیاست توسعه طلبانه آمریکا و ناتو به سوی شرق و اتخاذ سیاست های تهاجمی علیه روسیه و چین غرض توقف یا حد اقل کند ساختن روند رو به رشد اقتصادی و نظامی چین و قدرت گیری مجدد روسیه، اوضاع بین المللی را بیشتر از هر زمان دیگر متشنج ساخته و جهان را در ورطه رقابت های نظامی و تسلیحاتی فرو برده است. سوالی که مطرح می شود این است که، آیا سازمان همکاری شانگهای با عضویت سه کشور رقیب و حتی دشمن آمریکا (روسیه، چین و ایران) و دو قدرت بزرگ حد اقل منطقه ای (روسیه و چین) خواهد توانست رؤیای ناتوی شرق را به حقیقت مبدل کند یا خیر؟ فرضیه مقاله این است که تحولات اخیر در اروپای شرقی، خاور دور و آسیای مرکزی، زمینه را برای مبدل شدن سازمان همکاری شانگهای به عنوان یک سازمان دفاع دسته جمعی رقیب ناتو و آمریکا بیش از هر زمان دیگر مساعد نموده و کشورهای روسیه و چین با سایر اعضای سازمان با استفاده از تجمیع قدرت دول عضو می توانند جلو سیاست های توسعه طلبانه و تهاجمی آمریکا و ناتو را حد اقل در شرق گرفته و از ادامه سیاست یک جانبه گرایی آمریکا جلو گیری نمایند و در نهایت یک نظم چند قطبی مجدداً در جهان حاکم شود.

کلید واژه ها: سازمان همکاری شانگهای، روسیه، چین، آمریکا و نظم بین المللی چند قطبی

مقدمه

ایالات متحده آمریکا از زمان مداخله در جنگ اول جهانی و استعمال بم های هستوی در هیروشیما و ناگاساکی جاپان، جایگاه خود را به عنوان یک ابر قدرت جهانی تثبیت نمود و از همان زمان کم کم ایفای این نقش در سیاست های کلان بین المللی را به تمرین گرفت. با آنکه در جنگ اول جهانی روسیه در کلوپ کشورهای مؤتلف آمریکا علیه ائتلاف آلمان می جنگید، اما پیروزی انقلاب اکتبر 1917م توسط بلویشک ها، نه تنها راه دو کشور بزرگ را از هم جدا کرد بلکه با به پیش گیری ایدئولوژی کمونیزم توسط مسکو و برنامه توسعه و گسترش آن در سطح جهان، این کشور را عملاً در رقابت سخت با ایالات متحده آمریکا به عنوان پرچم دار نظام سرمایه داری قرار داد. با آنکه ایدئولوژی کمونیزم به عنوان ایدئولوژی رقیب کاپیتالیسم در کوتاه مدت از جذابیت خاصی برخوردار گردید و احزاب سوسیالیستی متعددی در کشورهای مختلف بویژه اروپایی شرقی، شرق آسیا، خاور میانه و سایر نقاط جهان تحت تأثیر آن شکل گرفت و به مبارزه علیه نظام های سرمایه داری حاکم به پا خاستند، اما در فرجام مواجه شدن اتحاد شوروی به رکود اقتصادی و فساد سیاسی، شکست در جنگ افغانستان، و ایجاد دو دسته گی در میان رهبران شوروی در مورد موفقیت ایدئولوژی کمونیزم در خود شوروی، طرفداران غرب به رهبری میخائیل گورباچف در سال 1985م بر اریکه قدرت تکیه زدند و عملاً ساز و کارهای کمونیستی را کنار گذاشتند و با فروپاشی شوروی غایله کمونیزم در کشور شوراها به پایان رسید. رهبران جدید در عرصه سیاسی با اعلام گلاسنوست (فضای باز سیاسی) عملاً سیاست تک حزبی را کنار گذاشتند و احزاب مختلف سیاسی اجازه فعالیت یافتند. هم چنان با اعلام پروسترویکا (بازسازی اقتصاد)، با حمایت و تشویق بخش خصوصی، سیاست در های باز اقتصادی را در پیش گرفتند. به عبارت دیگر، قدرت نرم ایالات متحده آمریکا (لیبرال دموکراسی در بعد سیاسی و اقتصاد بازار آزاد در بعد اقتصادی) در برابر قدرت نرم اتحاد شوروی (کمونیزم در بعد سیاسی و سیستم اقتصادی متمرکز دولتی در بعد اقتصادی) به پیروزی رسید و رقیب اش شکست خورد.

آمریکا که به سختی توانست یک رقیب پر قدرت چون اتحاد شوروی را پس از حدود 46 سال رقابت نفس گیر از سر راهش بردارد، پس از شکست نظامی در افغانستان و عراق، اکنون چین را به عنوان رقیب سرسخت در مقابل خود دارد. چینی که همانند اتحاد شوروی سابق حاکمیت تک حزبی را تجربه می کند و هیچ حزب سیاسی دیگری در آن اجازه فعالیت ندارد. نظام اقتصادی آن نیز همانند شوروی سابق، یک نظام اقتصادی متمرکز دولتی است اما برخلاف شوروی سابق سکتور خصوصی در آن اجازه فعالیت دارد و حتی از جانب دولت در کنار اینکه مدیریت می شود از حمایت آن نیز برخوردار است.

سوآلی که مطرح می شود این است که، آیا سازمان همکاری شانگهای با عضویت سه کشور رقیب و حتی دشمن آمریکا (روسیه، چین و ایران) چهار قدرت هسته ای و دو قدرت بزرگ حد اقل منطقه ای (روسیه و چین) خواهد توانست رؤیای ناتوی شرق را به حقیقت مبدل کند یا خیر؟ فرضیه مقاله این است که تحولات اخیر در اروپای شرقی، خاور دور و آسیای مرکزی، زمینه را برای مبدل شدن سازمان همکاری شانگهای به عنوان یک سازمان دفاع دسته جمعی رقیب ناتو و آمریکا بیش از هر زمان دیگر مساعد نموده و کشورهای روسیه و چین با سایر اعضای سازمان با استفاده از تجمیع قدرت دول عضو می توانند جلو سیاست های توسعه طلبانه و تهاجمی آمریکا و ناتو را حد اقل در شرق گرفته و از ادامه سیاست یک جانبه گرایی آمریکا جلو گیری نمایند و در نهایت یک نظم چند قطبی درجهان حاکم شود.

چارچوب نظری

بازیگران عرصه روابط بین الملل با توجه به مبانی هویتی، ارزشی و منفعتی خویش پنج گزینه متفاوت را در برابر میابند و در فرایند تعامل با دیگر کشورها و اینکه چه توقع و تعریفی از آنها برای خود ترسیم کنند. بر اساس همین مبانی سه گانه است که آنها تعیین میکنند کدامیک از این گزینه ها را باید برجستگی اعطا کنند و پیگیری نمایند

1- دوست. ماهیت روابط به گونه ای است که دو طرف در یک جمع بندی کلان به این نتیجه میرسند که به نفع دو کشور است با اغماض فراوان به رفتارها و عملکرد یکدیگر بنگرند و همیشه تعامل فی ما بین را مثبت قلمداد و دوستی را سرلوحه سیاست های خود قرار دهند. ایران- ونزوئلا و آمریکا - گرجستان را باید در این چارچوب قرارداد.

2- متحد استراتژیک. طرفین تعامل، تنیدگی منفعتی را به گونه ای می یابند که وابستگی متقابل شدید را گریزناپذیر میسازد، هرچند که ممکن است میزان وابستگی به یک میزان مشابه نباشد. دو کشور یکدیگر را متحد استراتژیک تصویر میسازند چرا که ارزش افزوده از این روابط برای خود می یابند. ایران- سوریه و آمریکا- عربستان را باید در این چارچوب، متحد استراتژیک قلمداد ساخت.

3- متحد استراتژیک - معنایی. هر زمان دو بازیگر همسویی عمیق و گسترده در حوزه های منفعتی و ارزشی برای خود قائل باشند و جایگاه و پرستیژ در نظام بین الملل را تا حدود زیادی منوط به تعامل همه جانبه مادی و معنایی بیابند به ضرورت روابط خود را در این چارچوب هویت میدهند. کیفیت روابط آمریکا و انگلستان در برگیرنده چنین تعریفی است.

4- رقیب. هرگاه کشوری برای کسب جایگاه رفیع تر و برتری فزونی در صحنه جهانی و منطقه ای برتری یافتن بر بازیگری دیگر را در زمینه های مختلف تنها گزینه بیابد، رقابت همه جانبه ماهیت و رنگ و بوی تعاملات فیما بین را به وجود می آورد. روابط ایران و آذربایجان و در وسیعترین میزان آن روابط آمریکا و چین نماد رقابت باید ترسیم شود.

5- دشمن. هر زمان دو کشور در ابعاد هویتی، ارزشی و منفعتی حذف یکدیگر، یا در شکل حد اقلی آن ایجاد هزینه های سنگین بقا برای طرف مقابل را اولویت اصلی و بنیادی سیاست خارجی خود قرار دهند باید صحبت از نوعی از تعامل کرد که بر مبنای دشمنی می باشد. در نظام کنونی بین المللی ایران و آمریکا را باید برجسته ترین سمبل دشمنان قسم خورده قلمداد نمود.³

با در نظر داشت الگوهای رفتاری فوق، روسیه پس از فروپاشی شوروی، با استفاده از الگوی اول (دوستی)، خواست از در دوستی با غرب، به ویژه با ایالات متحده آمریکا وارد شود تا بتواند شکست و ریخت های سیاسی، نظامی و اقتصادی مایحصل دوران شوروی را ترمیم و در داخل نظم حاکم بین المللی به رشد خود ادامه دهد.

تحولات روابط روسیه - آمریکا پس از فروپاشی شوروی

پس از فروپاشی شوروی، روسیه وارث آن گردید و رهبران تازه به قدرت رسیده در این کشور به این باور رسیدند که پیشبرد سیاست های دشمنانه قبلی (کمونیسم و اشاعه آن در سراسر جهان)، دیگر عقلانی نبوده و روسیه به جای اینکه در کنار کشورهای فقیر آسیایی می ایستد بهتر است وارد کلوپ کشورهای متمدن غربی (اروپایی) شود. با این کار و کنار گذاشتن ارزش های کمونیستی دوران شوروی، از یک طرف از هزینه های سنگین حمایت از پرولیتاریای کارگری انقلاب های کارگری در سراسر جهان رهایی می یابد و از سوی دیگر، زمینه ورود سرمایه و تکنولوژی پیشرفته غربی در خاک روسیه فراهم می شود که با این کار زمینه رشد مجدد برای روسیه فراهم می شود. هم چنان ایجاد شغل می کند و در کنار آن، با ورود فناوری مدرن غربی زمینه نوسازی تکنولوژیکی روسیه نیز فراهم می شود. رهبران تازه به دوران رسیده در مسکو تا حدی در ترویج ارزش های غربی و دور انداختن ارزشهای بومی تلاش کردند که «دست اندر کاران سیاست خارجی روسیه در این دوره به "بین الملل گرایان"، "لیبرال ها"، "آتلانتیکه گرایان" و یا "غرب گرایان" مشهورند»⁴

سیاست خارجی جدید، روسیه را یک کشور اروپایی تلقی می کرد و با باز تعریفی از هویت، منافع ملی، و نقش خود در سیاست های بین المللی بر همگرایی و ادغام در غرب تأکید کرد و منافع روسیه را در بازگشت به دامن غرب و جهان متمدن وارزش های آن می دیدند. «در فبروری 1992 یلتسین بر تقویت جایگاه جدید روسیه در جامعه بین المللی و تأمین کمک غرب برای اصلاحات اقتصادی، به عنوان دو اصل اساسی سیاست خارجی روسیه تأکید کرد و کار به جایی رسیده بود که دستگاه سیاست خارجی خواستار اتحاد با آمریکا و دیگر کشورهای غربی و عضویت در ناتو بود، زیرا از این نگاه مسکو و واشنگتن دو شریک و همکار تلقی می شدند که با یکدیگر در یک مسیر گام بر می داشتند»⁵

با توجه به اینکه، روسیه دیگر نه مشکل هویتی با غرب و آمریکا داشت، نه تفاوت منفعتی ای در میان بود و نه هم تفاوت ارزشی و جود داشت که دو کشور را به سوی دشمنی یا حد اقل رقابت سوق دهد. از همین رو، مسکو در سیاست خارجی اش به آمریکا به عنوان یک متحد استراتژیک

³ حسین دهشیر، "ایران و آمریکا: عبور از رودخانه روبیکن"، فصلنامه علمی سیاست جهانی، دوره نهم، شماره اول، بهار 1399، شماره پیاپی 31، صص 11 و 12.

⁴ بهاره سازمند، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، 1390، ص 203.

⁵ همان، صص 202 و 203.

نگاه می کرد و در همین چهارچوب با آن کشور و جهان غرب تعامل می کرد. روسها از این نوع تعامل با غرب و آمریکا یک سری توقعات متقابل داشتند که ورود سرمایه گذاران غربی به روسیه غرض سرمایه گذاری و توريد فناوری پیش رفته غربی در رأس آنها قرار داشت. در پی تعقیب این سیاست، روسیه تلاش کرد تا هنجارهای بین المللی مانند سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا را پذیرفته و به آن متعهد گردد. هم چنان در پی تلاش های اقتصادی، توانست به عضویت گروه هفت کشور صنعتی جهان (G7) در آید و هم چنان عضویت صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، بانک اروپایی باز سازی و توسعه و شورای اروپا را کسب نماید. علاوهً، امضای دومین پیمان کاهش سلاح های استراتژیک میان مسکو و واشنگتن (سالت 2)، نابودی سیستم های موشکی دوربرد و کلاهک های هستوی اضافی شوروی مستقر در کشورهای اوکراین، بیلاروس و قزاقستان و خلع سلاح هستوی کشورهای اوکراین، بیلاروس و قزاقستان⁶ از مزایای همکاری های استراتژیک دو کشور در دورهٔ پسا جنگ سرد است.

رهبران روسیه از این نوع روابط و تعاملات با آمریکا و غرب توقعات زیادی داشتند. حد اقل آنان توقع داشتند با استفاده از این نوع روابط با آمریکا و غرب بتوانند به مشکلات اقتصادی خود فایق آیند و این کشور را از ورشکستگی و بحران اقتصادی نجات دهند. هم چنان آنان آرزو داشتند با تعامل این چینی با آمریکا و غرب بتوانند وجهه مخدوش شده مسکو در مجامع بین المللی را ترمیم کرده و مجدداً زمینه حضور آبرومندانه و با عزت آنرا به در صحنه بین المللی فراهم نمایند. اما دیری نگذشته بود که رهبران و سیاسیون روسیه پی بردند که در توقعات شان یک کمی آرمان گرایانه عمل کرده اند و این توقعات برآورده نخواهد شد، زیرا، نه سرمایه گذاران غربی به سوی سرمایه گذاری به روسیه شتافتند و نه هم حضور شایسته و بایسته روسیه در مجامع بین المللی به مشاهد رسید. «اروپا و آمریکا نه تنها سرمایه خود را به سوی روسیه روان نکردند بلکه هر روز به بهانه ای ابزار های سیاست خارجی این کشور را در عرصه بین المللی کند تر کرده و بعضاً با نگاه یک قدرت درجه دو در منطقه به آن می نگریند»⁷ سیاست های تحقیر آمیز آمریکا و غرب در برابر مسکو و عدم تحقق رؤیاهای رهبران کرمین باعث تنفر مردم روسیه از تیم غرب گرای یلتسین (نخست وزیر ایگور گایدر و وزیر خارجه آندره کوزیروف) شد. این کار، زمینه ظهور مجدد و جنب و جوش بیشتر کمونیست ها به رهبری "زیوگانف" و ملی گرایان افراطی به رهبری "ژیرینفسکی" که مخالف ادغام به غرب بودند، را فراهم نمود. علاوه از اینها، یک سری عواملی دیگری نیز بروز نمود که باعث سردی و بالاخره تنش آلود شدن روابط مسکو- واشنگتن شد. معضلاتی مانند: بحران نفت خزر، بحران تاجکستان، جنگ آمریکا در بالکان، جنگ چین و از همه مهم تر، برنامه آمریکا برای توسعه ناتو به سوی شرق از جمله جمهوری های سابق شوروی، در تغییر روابط روسیه - آمریکا از متحد استراتژیک به رفتن به سوی رقابت مجدد، کمک شایانی کرده است.

ناکامی سیاست خارجی جدید و تغییر الگوی رفتاری روسیه

بر بنیاد رئالیسم تهاجمی جان مر شایمر و مفروضات پنجاهه آن، هم آمریکا و هم روسیه به عنوان قدرت های بزرگ یکی در صدد حفظ جایگاه خود و دیگری در صدد کسب و ارتقای قدرت خویش اند و این کار به خودی خود باعث نگرانی جانب مقابل می شود. نخست اینکه نظام بین الملل انارشیک است. این بدین معنی است که نظام بین المللی متشکل از دولت های مستقل است که از هیچ اقتدار مرکزی پیروی نمی کنند یا اینکه هیچ قدرت فایده ای در رأس نظام بین الملل قرار ندارد تا بر اعمال دولت ها نظارت داشته و رفتار مختل کننده نظم بین المللی توسط آنانرا متعادل و جلو سیاست های تهاجمی آنانرا بگیرد. حاکمیت در درون دولت ها نهادینه شده است و هر دولت خود را بالاترین مرجع اقتدار می داند. در ثانی، قدرت های بزرگ ذاتاً دارای حد معین از قابلیت نظامی تهاجمی هستند که می توانند یک دیگر را صدمه بزنند یا منهدم کنند. دولت ها به طور بالقوه به یک دیگر خطرناک اند و این خطر زمانی فزونی میابد که یک دولت نسبت به دیگری از امکانات نظامی بیشتری برخوردار گردد. با آنکه قدرت نظامی کشورها بر اساس میزان برخی از تسلیحاتی که در دست دارد ارزیابی می شود اما اگر هیچ سلاحی هم وجود نداشته باشد، مردمان یک کشور با دست و پا بر مردم کشور دیگری تاخت و تاز می کردند یا اینکه برای هرگردنی دو تا دست و جود دارد تا آنرا بفشارد و خورد کند. سوم اینکه، دولت ها هرگز نمی توانند به نیت و مقاصد دولت های دیگر اعتماد کنند. بویژه هیچ دولتی نمی تواند

⁶ بهاره سازمند، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، ص 203.

⁷ همان، ص 204.

اعتماد داشته باشد که دولت دیگر از توانایی نظامی تهاجمی خود علیه او استفاده نمی کند. آنچه را نمی توان دقیق و قاطعانه برآورد و ارزیابی کرد، نیت و اراده کشورها است و وقتی از این ناحیه اطمینان وجود نداشته باشد، عکس آن یعنی عدم اطمینان و بدگمانی است که حادث می شود. در این صورت ترس و دلهره باعث تمرکز روی تقویت نیروهای نظامی و قدرت تهاجمی کشورها می شود. چهارم اینکه، اصلی ترین و مهم ترین هدف قدرت های بزرگ، تضمین بقاست. خصوصاً زمانی که دولت ها در پی اهدافی چون: حفظ تمامیت ارضی، استقلال و نظم و نسق داخلی شان اند، تضمین بقا در رأس این اهداف قرار می گیرد، چون بدون بقا اهداف دیگر اصلاً تحقق یافته نمی توانند. اصل پنجم و مهم تر از همه این که، قدرت های بزرگ بازیگران عقلایی هستند، آنها نسبت به محیط خارجی خود آگاهند و برای بقای خود در این محیط رفتار استراتژیک مناسب را انتخاب می کنند. این بازی گران به اولویت های دولت های دیگر و اینکه این اولویت ها چه تأثیری بر هدف بقای آنها می گذارد نیز توجه دارند.⁸

زمانی که این پنج مفروض دست به دست هم می دهند منتج به ایجاد سه الگوی رفتاری در بازیگران یا قدرت های بزرگ می شود که عبارت اند از ترس، خودیاری و به حد اکثر رساندن قدرت. با توجه به این چارچوب نظری که مرشایمر ترسیم می نماید، می توان گفت که غربی ها و در رأس آمریکایی ها واقع گرایانه و بر بنیاد اصول اصول سه گانه فوق (ترس، خودیاری و به حد اکثر رساندن قدرت) عمل کرده اند. در حالی که در مقابل، رهبران کرمین تا اندازه ای آرمان گرایانه عمل کرده اند چنانچه "آندره کوزیروف" وزیر خارجه وقت روسیه بدین باور بود که «دوستی با کشورهای ثروت مند دموکراتیک از هم آغوشی برادرانه با رژیم های استبدادی فقیر بهتر است».⁹ دیری نگذشت که این خیال پردازی های کوزیروف غلط از آب در آمد و روسیه به جای دوستی با کشورهای قدرتمند غربی نیازمند هم آغوشی با کشورهای فقیر گردید. به چند دلیل می توان ادعا کرد که روسیه در این زمینه آرمان گرایانه عمل کرده است و ورود روسیه به اتحادیه اروپا سه تا سناریو را محتمل می سازد.

نخست این که، روسیه که از نظر فرهنگی چندان تفاوتی با جامعه و کشورهای اروپایی ندارد در واقع بیشتر از این که یک کشور آسیایی به نظر برسد، شباهت های زیادی به یک کشور با فرهنگ اروپایی دارد. از این منظر این کشور به سادگی می تواند در جامعه اروپایی جذب شود، که این کار در دراز مدت باعث خاتمه یافتن هژمون آمریکا در این منطقه شده و با علاوه شدن روسیه در این جامعه وزنه قدرت اروپا به مراتب بیشتر از ایالات متحده آمریکا شده و احتمال اینکه اروپا عظمت گذشته خود را باز یابد و در چوکات اتحادیه اروپا به رقیب قدرت مند آمریکا مبدل شود، بالا می رود. جایی که به شدت تحت تأثیر آمریکا قرار داشته و یگانه منطقه ای است که هژمون آمریکا در آن تحقق یافته است.

ثانیاً، با توجه به دشمنی تاریخی که میان روسیه و آمریکا وجود دارد، با ورود روسیه در این اتحادیه خطر اینکه این کشور به قدرت مرکزی مبدل شده و در دراز مدت فرصت ها و ظرفیت های موجود در این اتحادیه را در راستای سیاست کلان خود به کار برد و در نهایت تعامل این اتحادیه با آمریکا را از اتحاد استراتژیک به سوی رقابت و حتی دشمنی سوق دهد، خیلی بلند است. بنا بر آن ایالات متحده آمریکا به هیچ وجه راضی به این کار نخواهد شد و با تمام توان جلو نزدیک شدن روسیه به جامعه اروپایی و اتحادیه اروپا را خواهد گرفت.

ثالثاً، در چارچوب فرضیه های دوم و سوم مرشایمر که می گوید: قدرت های بزرگ ذاتاً دارای قدرت و توانایی ضربه زدن و انهدام یک دیگر اند، هم چنان دولت ها هرگز نمی توانند در مورد مقاصد و نیت دولت های دیگر مطمئن باشند، با پی گیری الگوهای رفتاری سه گانه مطرحه مرشایمر (ترس، خودیاری و ازدیاد قدرت)، سناریوی دوم را در برابر این اتحادیه قرار دهد. طوری که، ورود و جذب کشور قدرت مندی چون روسیه در اتحادیه اروپا، باعث ایجاد ترس در میان قدرت های برتر این اتحادیه مانند انگلستان در آن زمان، فرانسه و آلمان شده و با اتکا به اصول خودیاری و به حد اکثر رساندن قدرت خویش، رقابت قدرت میان اعضای خود اتحادیه شکل بگیرد و در نهایت باعث فروپاشی آن شود، چنانچه امروزه آلمان و فرانسه از جایگاه ویژه ای در این اتحادیه برخوردار اند و شانس این که با ورود روسیه به این جمع این جایگاه ها متزلزل شود، خیلی زیاد است.

⁸ جان مرشایمر، تراژدی سیاست قدرت های بزرگ، مترجم: غلامعلی چگنی زاده، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، 1388، صص 35 و 36.

⁹ بهاره سازمند، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، ص 202.

به هر حال، این دلگرمی های نا فرجام دیری دوام نکرد و در دوره دوم ریاست جمهوری یلتسین این روند سیر معکوسی را در پیش گرفت. در کنار سایر عوامل، از جمله سرکوب پارلمان روسیه توسط حکومت و آغاز جنگ در چین، سیاست توسعه ناتو به سوی شرق توسط دولت بیل کلینتون، از عوامل عمده دگرگونی روند همگرایی روسیه - آمریکا به شمار می رود. تا جایی که در ماه مارچ 1995، در نشست رهبران عضو سازمان امنیت و همکاری اروپا، آندره کوزیروف وزیر خارجه روسیه طرح گسترش ناتو به سوی شرق و مرزهای روسیه را نوعی تقابل جدید میان شرق و غرب خواند.¹⁰ دور دوم ریاست جمهوری بوریس یلتسین دوره ایست که روسیه از آمریکا دوباره فاصله می گیرد تا اینکه زمینه را برای به قدرت رسیدن شخصی به نام ولادیمیر پوتین مخالف سرسخت کرنش در برابر آمریکا و طرفدار شدید احیای جایگاه از دست رفته روسیه در نظام بین المللی، مساعد ساخت. در این اواخر از فحواي کلام و عمکردهای ولادیمیر پوتین مانند اشتباه خواندن سیاست های میخائیل گورباچف و فروپاشی شوروی، چنین معلوم می شود که وی یک بار دیگر رؤیاهای پتر کبیر را در سر می پروراند.

پوتین که پس از استعفای غیر منتظره بوریس یلتسین در 31 دسمبر 1999م قدرت را در مسکو در دست گرفت و پس از انتخاب به حیث رئیس جمهور در 7 می سال 2000م حلف وفاداری یاد کرد، علاوه از کوشش هایش در راستای احیای اقتصاد ورشکسته روسیه در جریان اصلاحات داخلی، در راستای احیای جایگاه از دست رفته روسیه در نظام بین المللی نیز تلاش های زیادی انجام داد.

پوتین با حمله به جزیره کریمه و الحاق آن به خاک کشورش در سال 2014م، نظم حاکم بین المللی را به چالش کشید و با مخالفت های مکرر کشورهای غربی و آمریکا، به جزیره کریمه بسنده نکرده و در سال 2022م جنگ تمام عیار علیه اوکراین را آغاز کرد که در آغاز تا نزدیکی های شهر کیف پایتخت اوکراین پیشروی کرد اما در نتیجه مقاومت شدید اوکراینی ها، وادار به عقب نشینی و تغییر تاکتیک شدو به تصفیه شهرهای که اکثر ساکنان آن روسی تبار اند پرداخت. در مقابل آمریکا و کشورهای غربی، از یک طرف تحریم های شدید علیه روسیه وضع کردند و از جانب دیگر، به ارزش میلیاردها دلار اسلحه به اوکراین فرستادند تا مقاومت اوکراینی هارا در برابر تهاجم روسها تقویت کنند.

خلاصه این که تحولات روابط روسیه - آمریکا پس از جنگ سرد به بدترین حالت خود رسیده، تا جایی که رهبر کریمیلین بارها کشورهای غربی به ویژه آمریکا را از اقدامات نظامی ضد روسیه در اوکراین هشدار داده و حتی تهدید به استعمال سلاح های هسته ای کرده است. هم چنان به خاطر کاهش تأثیرات تحریم ها و دور زدن آنها، تصمیم بر خروج دلار از چرخه اقتصادی اش کرده و با کشورهای مختلف خواهان جاگزینی روبل به عوض دلار در تعاملات اقتصادی اش از جمله فروش گاز به کشورهای طرف قرار داد مانند ترکیه و آلمان، گردیده است.

تحولات روابط چین - آمریکا پس از پایان جنگ سرد

بحران اوکراین جرقه خطرناکی ایجاد کرد که حتی نظم بین المللی را دستخوش تزلزل کرد. با قرار گرفتن چین در کنار روسیه و حمایت آن کشور از اتخاذ تصامیم روسیه و مقصر خواندن آمریکا در این بحران، روابط آمریکا و چین نیز که از قبل در دوران اول ریاست جمهوری ترامپ هم دچار بحران شده بود، باعث شد آمریکا سیاست های تحریک آمیزی را علیه چین نیز در پیش گیرد. مقامات آمریکایی بارها از احتمال حمله مشابه روسیه به اوکراین در رابطه به چین هشدار دادند و گفتند چین قصد حمله به تایوان را دارد. در خصوص این قضیه روابط دو کشور تا حدی دچار تنش شد که نانسی پلوسی رئیس کنگره آمریکا با وجود هشدار های مکرر پکن، در جریان سفرش به جنوب شرق آسیا، به تایوان نیز سفر کرد و در جریان دیدارهایش با مقامات تایوانی قول و قرارهایی مبنی بر حمایت تمام قد آمریکا از این کشور داد. در مقابل چین بزرگترین رزمایش نظامی از طریق هوا و دریا در سواحل تایوان انجام داد و بارها حریم دریایی و هوایی این جزیره را نقض کرد.

روابط دو کشور از زمان سقوط سلسله کینگ در سال 1911م و ضعف حکمرانان بعدی این کشور و نیز اشغال چین توسط جاپان در سالهای جنگ جهانی، آمریکا به حمایت از ملی گرایان چینی پرداخت و به طور ضمنی در منزوی کردن کمونست ها در این کشور نقش داشت.¹¹ پس از انقلاب کمونیستی در سال 1949م مائو رهبر چین آمریکا را به داشتن هوای استعمار چین متهم کرد و متعاقب آن سیاست اتکا به روسیه را که قبلاً اتخاذ شده بود شدت بخشید. چینی ها تا اوائل سال 1970م هیچ گونه رابطه دیپلماتیک با آمریکا نداشتند اما پس از یک سلسله تحولات در

¹⁰ بهاره سازمند، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، ص 208.

¹¹ بهاره سازمند، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، صص 256 و 257.

داخل آمریکا مانند نومییدی از جنگ ویتنام و رشد صلح طلبان در آمریکا و تحول در برنامه های نوسازی و بازسازی اقتصادی در داخل چین و ایجاد جرقه های تخاصم بین چین و شوروی، راه را برای نزدیکی دو کشور متخاصم (چین و آمریکا) فراهم کرد، تا اینکه هردو کشور با هم تعاملات دوستانه را سرلوحه روابط دو کشور قرار دادند. این تعامل در نتیجه احساس نیاز دوجانبه تحقق یافت و برای اولین بار، ایالات متحده آمریکا با استفاده از کشیدگی که میان چین و روسیه در دوران جنگ سرد رخ داده بود، خواست با سفر برژنفسکی بطور مخفیانه از طریق پاکستان، در سال 1971م به چین و ملاقات با مائو تسه تونگ، زمینه سفر رئیس جمهور نیکسون و تطبیق سیاست های جدا سازی (Divide and Role) میان دو کشور قدرت مند کمونیستی (چین و روسیه) را به منصه اجرا بگذارد. همان بود که یک سال بعد ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا در سال 1972م به جمهوری خلق چین سفر کرد و با ملاقات با مائو تسه تونگ با هم توافق کردند تا جلو گسترش روز افزون شوروی در آسیا را بگیرند. هم چنان امتیاز بزرگ دیگری که به کمک آمریکا به چین داده شد، جابجایی عضویت دائمی شورای امنیت ملل متحد از تایوان به چین در 15 نوامبر 1971م بود. از طرف دیگر، چین آنزمان به تنهایی خطر بزرگی بالفعل به آمریکا محسوب نمی شد بلکه شوروی وقت خطر بزرگ بود که با نزدیکی چین با آن این خطر باعث تغییر تعادل قوا در نظم بین المللی به ضرر آمریکا می شد. بنا بر این آمریکا در میان دو کشور بزرگ کمونیستی شق اجرا کرد و چین را از شوروی دور و به خود نزدیک ساخت. رهبران چین با استفاده از فرصت پیش آمده برنامه بازسازی و نوسازی اقتصادی را سرلوحه کار خویش قرار داد و با توجه سرمایه گذاران خارجی راه ورود فناوری جدید و پیشرفته به این کشور را نیز مهیا می سازند، تا جایی که چین قدرت مند امروزی مرهون چنین سیاست های در آن زمان می باشد.

روابط چین و آمریکا تا دهه 1980م حسنه و توأم با همکاری بود، اما با آغاز دهه 1990م ابتدا حادثه خونین میدان تیان آن من که در آن بین صدها تا هزارها نفر معترض اکثراً دانشجویان ضد استبداد و دموکراسی خواه کشته شدند¹² و ثانیاً فروپاشی شوروی لطمه بزرگی به روابط دو کشور وارد کرد و نقش چین را به عنوان متحد آمریکا به شدت کاهش داد.

با آغاز دهه 1990م تمامی مسایل و مواضع اختلاف را میان چین و آمریکا مانند، دموکراسی، حقوق بشر، استقلال تایوان، اختلافات ارضی و مرزی در دریای چین شرقی و جنوبی و غیره، دوباره احیا شدند و این کار در ایالات متحده آمریکا باعث ظهور دو نوع طرز فکر در رابطه به چگونگی آینده روابط چین و آمریکا، ظهور نمود که یکی را مکتب مهار و دیگری را مکتب مشارکت می گفتند. مکتب مهار ریشه در نظریه واقعگرایی بویژه نظریات مورگنتا و جورج کنان دارد. جورج کنان که معمار اصلی سیاست مهار شناخته می شود، در مقاله معروف خود تحت عنوان "The Sources of Soviet Conduct" که در سال 1947م در نشریه "Foreign Affairs" منتشر گردید، نوشت «ایالات متحده باید با فشار بلندمدت، صبورانه اما ثابت، گسترش نفوذ شوروی در سراسر جهان مهار کند»¹³ این مکتب از حیث نظری حول انسان محوری و بدبینی واقع گرایانه نسبت به ذات قدرت، باور به منافع ملی به عنوان محور تصمیم گیری و اهمیت موازنه قوا و بازدارندگی، می چرخد و از نظر تاریخی، از آن در مهار شوروی در دوران جنگ سرد، مهار ایران از طریق تحریمها و حضور نظامی آمریکا در شرق آسیا و تشکیل ائتلافها با جاپان، کره جنوبی، فیلیپین، استرالیا و انگلستان، قابل مشاهده است. در حالی که مکتب مشارکت ریشه در نظریه نهادگرایی نئولیبرال و ایده آلیزم ویلسونی دارد. وودرو ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا، در پایان جنگ جهانی اول، مبنای فکری مکتب مشارکت را با تأکید بر تأسیس جامعه ملل، دیپلماسی علنی و شفاف و همکاری های بین المللی بنیان گذاشت و جوزف نای و رابرت کیوهین با تأکید بر قدرت نرم و نهادهای بین المللی، پایه های این مکتب را بیشتر از پیش تقویت کردند. بنیاد نظری این مکتب بر باور به عقلانیت و امکان تغییر رفتار دولت ها، نقش نهادهای بین المللی در کاهش تعارضات و اهمیت تعاملات اقتصادی و فرهنگی در ساختن اعتماد متقابل، استوار است و از نظر تاریخی، کاربرد آنرا در نزدیک شدن ریچارد نیکسون و مائو در سال 1972م، توافق هسته ای با ایران (برجام) و تلاش رئیس جمهور ترامپ بر گفتگو با کوریای شمالی در

¹²مانی پارسا، «کشتار میدان تیان آن من، سی سال سکوت»، رادیوفراد، ۱۴ جوزای ۱۳۹۸، <https://www.radiofarda.com/a/tiananmen-massacre-anniversary/29980682.html>

¹³ George F. Kennan, "The Sources of Soviet Conduct," *Foreign Affairs* 25, no. 4 (1947): 566-582.

دوران اول ریاست جمهوری اش، می توان مشاهده کرد.¹⁴

پیروان مکتب مشارکت بدین باور هستند که چین به عنوان یک قدرت بزرگ نظامی و اقتصادی به یک واقعیت انکار نا پذیر مبدل شده و با توجه به توان و ظرفیتی نظامی از توان هسته ای که برخوردار است، رویارویی نظامی میان دو کشور خیلی خطرناک و بعید به نظر می رسد. از طرفی هم این گروه بدین باور اند که نیاز چین بخاطر ثبات نظم بین المللی جهت رشد و توسعه اقتصادی، این کشور را ناگزیر خواهد کرد در قبال مسایل مختلف بین المللی محافظه کارانه عمل کند. بناءً بهترین راه برای واشنگتن تشویق چین برای مشارکت در امور بین المللی بخاطر یافتن رویکرد مشترک جهت حل مسایل جهانی است. چنانچه به دلیل ظرفیت بالای این کشور، انزوای دیپلماتیکی و اقتصادی آن دیگر از امکان به دور و غیر عملی به نظر می رسد.¹⁵

از آنجایی که میان دو کشور بزرگ (آمریکا و چین)، تفاوت های ایدئولوژیکی و سیستمی وجود دارد، دوستی دو کشور تا زمانی که این تفاوت ها وجود دارد پایه دار و با ثبات به نظر نمی رسد و نزدیکی های مقطعی دو کشور در ادوار مختلف ناشی از حرکت های تاکتیکی و موقت بوده و هر زمانی فشار ثالث بر طرفین یا یکی از طرفین بالا گرفته روابط دو کشور کمی رو به گرمی نهاده اما زمانی که فشار یا عارضه ثالث از میان رفته متعاقب آن روابط دو کشور مجدداً دستخوش تزلزل شده و رو به وخامت گذاشته است. چنانچه در زمان تجاوز شوروی به افغانستان و افزایش فشار اتحاد شوروی به ایالات متحده و متحدینش، واشنگتن تصمیم گرفت با نزدیک شدن به چین، این کشور کمونیست را از شوروی کمونیست جدا ساخته و نگذارد با قرار گرفتن چین در کنار شوروی تعادل قوا برهم خورده نظم بین المللی به ضرر آمریکا تغییر نماید. اما زمانی که شوروی از هم پاشید بلافاصله مسایل حقوق بشری، دموکراتیزاسیون و سایر مسایل از سوی آمریکا مطرح شد و روابط دو کشور مجدداً به تیرگی گرایید. با روی کار آمدن طالبان در افغانستان و مطرح شدن تروریزم بین المللی یکبار دیگر آمریکایی ها به چین نزدیک شدند اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، روابط تجاری دو کشور دستخوش تحول شد و ترامپ موافقت نامه های تجاری با این کشور را برهم زد و روابط دو کشور به تیرگی گرایید. با تجاوز نظامی روسیه بر اوکراین و حمایت تلویحی چین از روسیه و هم چنان تهدیدات تایوان از سوی چین، یکبار دیگر روابط چین و آمریکا بدترین روزهای خود را پشت سر می گذراند. این بخاطری است که مکتب مهار یا تهدید چین در ایالات متحده گفتمان مسلط را تشکیل داده و حکومت جوبایدن را بر آن داشته است تا سیاست مهار چین را به عنوان بزرگترین تهدید به آمریکا در پیش گیرد. «به طور کلی روابط چین به عنوان یک قدرت نوظهور و آمریکا به عنوان مدعی رهبری جهان را شاید بتوان پیچیده ترین و پرتناقض ترین روابط در میان قدرتهای بزرگ دانست، روابطی که با تأثیرپذیری از متغیرهای متعدد و در مواردی بسیار متضاد همواره دچار نوسان و در مقاطعی پیشبینی ناپذیر بوده است. بر این اساس چین به مثابه یک قدرت نوظهور و آمریکا به عنوان نماینده قدرت سنتی، نماد دو فرآیند رقیب و متعارض در در سیاست جهانی در سده 21 محسوب می شوند و از نظر برخی نظریه پردازان، روابط میان آن ها می تواند مهم ترین گزاره سیاست بین الملل در دوران جدید باشد»¹⁶

پیروان مکتب مهار بدین باور اند که کشورهای در حال رشد و صعود به مرحله ابر قدرتی واجد تمایلات جنگ طلبانه بوده و با تعقیب منافع فرامرزی و منطقه ای به دنبال کسب موقعیت و تثبیت جایگاه مستحکم تر در عرصه بین المللی هستند. تفاوت های عمده دو کشور در خصوص مسایل نظیر حقوق بشری، دموکراسی و مداخله در امور سایر کشورها باعث تشدید این تمایلات جنگ طلبانه می شود. از همین رو طرفداران مکتب مهار چین بدین باور اند که واشنگتن باید در قبال این کشور از سیاستی پیروی کند که رشد چین را به عنوان یک ابر قدرت بزرگ به خاطر اجتناب از تعارض با آمریکا، محدود کند و جلو آنرا بگیرد.¹⁷

¹⁴ Robert O. Kohen and Joseph S. Nye, *Power and Interdependence: World Politics in Transition* (Boston: Little, Brown and Company, 1977)

¹⁵ بهاره سازمند، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، ص 258.

¹⁶ سعید وثوقی، امیرحسین رستمی و عنایت اله یزدانی، تأثیر قدرت یابی چین بر روابط و رقابت با آمریکا، فصلنامه پژوهشهای روابط بین الملل، دوره هشتم، شماره چهارم، شماره پیاپی 30، زمستان 1397.

¹⁷ بهاره سازمند، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، ص 259.

به نظر می رسد در این اواخر و به خصوص پس از تجاوز روسیه بر اوکراین و قرار گرفتن چین و ایران در کنار روسیه و هم چنان اجرای رزمایش های بی سابقه نظامی چین در اطراف جزیره تایوان و همزمان با آن، سفر پر ماجرا و پر مخاطره نانسی پلوسی رئیس کنگره آمریکا به این جزیره، آمریکا به دکتترین مکتب مهار روی آورده و با نزدیک شدن به کشورهایی چون: استرالیا، کره جنوبی، جاپان، هند و غیره در صدد تشکیل یک ائتلاف ضد چینی در خود منطقه است. جابجایی موشک اندازهای "تاد" در کره جنوبی و اجرای رزمایش های بزرگ نظامی در تایوان و کره جنوبی مصداق های این مدعا به شمار می رود.

از جمله مهم ترین مواردی که باعث ایجاد شک و گمان ها و در نهایت باعث مکدر شدن روابط چین و آمریکا می شود می توان «مسئله نوسازی نظامی چین، تسلیحات هسته ای، مناقشات سرزمینی، هژمونی طلبی در منطقه جنوب شرق آسیا» را نام برد که در این اواخر مسئله تایوان به یکی از گرم ترین مسائل در روابط دو کشور مبدل گشته است، به خصوص سفر نانسی پلوسی رئیس مجلس نمایندگان آمریکا به تایوان به تاریخ 1401/5/11 خورشیدی در حالی که چین از پیامدهای خطرناک آن نیز به واشنگتن هشدار های پیاپی داده بود، با آنهم این سفر به تایوان صورت گرفت و همزمان با آن چین بزرگترین رزمایش نظامی را در اطراف این جزیره آغاز کرده که برای چهار روز ادامه خواهد داشت و در جریان اولین ساعات آن به گونه ای بی سابقه ای حریم هوایی تایوان را نقض کرده و چندین موشک بالستیک که توسط نظامیان چین برتاب شده بود از فراز این کشور عبور کرده به آب های جاپان سقوط کرد. «بزرگترین اشتباه آمریکا در چارچوب این سفر تخطی از تعهدات در ۳ اعلامیه مشترک چین-آمریکا مربوط به سال های ۱۹۷۲، ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ میلادی بوده است. در تمامی این اعلامیه های مشترک آمده است آمریکا دولت چین را به عنوان تنها دولت قانونی به رسمیت می شناسد و به حق حاکمیت و تمامیت ارضی و یکپارچگی این کشور احترام می گذارد.»^{۱۸} به تعقیب سفر نانسی پلوسی به تایوان که در 25 سال اخیر بزرگترین مقام آمریکایی بوده که به این جزیره سفر می کند، به روز دو شنبه 15 اگوست 2022 م برابر 24 اسد 1401 خورشیدی، هیئتی از نمایندگان کنگره آمریکا به ریاست "اید مارکی" به تایوان سفر کرده و با رئیس جمهور این کشور دیدار داشته است. چین در واکنش با این عمل آمریکایی ها یک بار دیگر دست به رزمایش های نظامی در اطراف این جزیره زد.^{۱۹}

با توجه به فراز و فرود هایی از روابط آمریکا از یک طرف با روسیه رقیب دیرین و عقده به دل این کشور و از طرف دیگر با چین کمونیست رقیب ایدئولوژیک آمریکا، دو کشور قدرت مند یکی از حیث نظامی و دیگری از حیث نظامی و اقتصادی، که در این اواخر روابط هردو کشور به پر تنش ترین حالت آن پس از دوران جنگ سرد رسیده است، در حالی که هردو کشور از جمله مؤسسين پیمان شانگهای به شمار می آیند، آیا امکان روبرویی همزمان دو کشور در چوکات پیمان شانگهای با آمریکا و متحدینش در چوکات ناتو میسر هست یا خیر؟

سازمان همکاری شانگهای و شانس مبدل شدن آن به حریف ناتو

سازمان همکاری شانگهای یا (SCO) یک سازمان منطقه ای بین دولتی می باشد که به هدف تقویت همکاری های سیاسی، اقتصادی، امنیتی، و فرهنگی تأسیس گردیده است. این سازمان به استمرار اقدامات اولیه کشورهای چین و شوروی سابق در دهه 1980 م به هدف کاهش تنش های مرزی میان دو کشور با انجام چند دور مذاکرات "اقدامات اعتمادسازی در سراسر نواحی مرزی" میان کشورهای تازه استقلال یافته - پس از فروپاشی شوروی - با روسیه از یک طرف و جمهوری خلق چین از طرف دیگر، صورت گرفت. در پی همین مذاکرات بود که ابتدا در سال 1996 م معاهده اعتماد سازی نظامی در مناطق مرزی میان کشورهای چین، روسیه، قزاقستان، قرغیزستان و تاجکستان به امضا برسد. متعاقب آن کشورهای یاد شده نهاد چند جانبه ای را به نام شانگهای پنج پایه گذاری کردند. پس از آن در در اجلاس سران شانگهای پنج در سال 2001 م در شهر شانگهای چین تصمیم اتخاذ گردید تا پس از پیوستن ازبکستان به این سازمان نام به "سازمان همکاری شانگهای" تغییر کند. کشور مغولستان در نشست دوشنبه سال 2004 و کشورهای ایران، هند و پاکستان در نشست آستانه پایتخت قزاقستان در سال 2005 م به حیث اعضای

^{۱۸} "چرا سفر نانسی پلوسی به تایوان اشتباه بود؟" /یزنا، ۱۲ جوزای ۱۴۰۱، <https://www.irna.ir/news/84845649/> چرا-سفر-نانسی-پلوسی-به-تایوان-اشتباه-بود. تاریخ مراجعه: 2025/4/7.

^{۱۹} پاسخ چین به سفر آمریکایی ها به تایوان؛ باز هم رزمایش نظامی "ایندیپندنت فارسی، دسترسی در ۱۵ مه ۲۰۲۵، تاریخ مراجعه: 2025/4/7.

ناظر این سازمان پذیرفته شدند، اما از عضویت ناظر ایالات متحده آمریکا به دلیل عدم پیوند جغرافیایی با این سازمان مخالفت صورت گرفت.²⁰ کشورها هند و پاکستان در سال 2017م و ایران در سال 2023م به عضویت دایمی این سازمان در آمده اند.²¹ اکنون این سازمان دارای ده عضو دایم (روسیه، چین، قزاقستان، قرغیزستان، تاجکستان، ازبکستان، هندوستان، پاکستان، ایران و روسیه سفید) و چهارده شریک گفتگو از جمله ترکیه، مصر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی می باشد.²²

مبارزه با تروریسم، افراط گرایی، جدایی طلبی، تقویت همکاریهای اقتصادی و تجاری میان کشورهای عضو، توسعه پیوندهای فرهنگی، علمی و آموزشی، تأمین امنیت منطقه ای و حفظ ثبات در آسیای مرکزی، از اهداف اصلی این سازمان به شمار می رود. این سازمان دارای چند نهاد کلیدی مانند: شورای سران کشورها به عنوان بالاترین نهاد تصمیم گیری، شورای وزرای خارجه به منظور بررسی مسائل کلان سیاست خارجی و دبیرخانه که در شهر پکن چین مستقر می باشد و مرکز منطقه ای ضد تروریسم مستقر در تاشکند ازبکستان، است.²³

این سازمان که یکی از بزرگترین سازمان های منطقه ای در جهان می باشد، از نظر جمعیت، وسعت جغرافیایی و منابع طبیعی، می تواند نقش مهمی در تعادل جیوپولیتیکی بین شرق و غرب ایفا کند و هم چنان می تواند بستر مناسبی برای همکاریهای چند جانبه در حوزه انرژی، حمل و نقل و زیرساخت ها باشد. هم چنان، سازمان همکای شانگهای یک چارچوب مناسب از یک طرف برای همکاری و تعاملات نظام مند کشورهای منطقه به ویژه روسیه و چین را به وجود می آورد، از جانب دیگر، یک ابزار مناسب و مؤثر تحقق اهداف مشترک قدرت های برتر منطقه (روسیه و چین) در برابر توسعه طلبی های آمریکا و ناتو در نزدیکی مرزهای دو قدرت یاد شده، می باشد. سازمان همکاری شانگهای با پیوستن هندوستان، پاکستان و ایران بیشتر از پیش تقویت شده است و از نظر نظامی چهار قدرت هستوی (روسیه، چین، هند، پاکستان) در آن حضور دارد و از نظر جایگاه در سطح جهانی دو کرسی عضویت دایمی شورای امنیت سازمان ملل متحد را (روسیه و چین) نیز در اختیار دارد. این که این سازمان در کوتاه مدت از ظرفیت مقابله با آمریکا و ناتو برخوردار خواهد بود یا خیر، پس از ارزیابی قدرت اعضای برجسته آن می توان در این مورد ابراز نظر کرد.

سازمان همکاری شانگهای در حوزه های مختلفی نظیر امنیتی، انرژی، فرهنگی و اقتصادی فعالیت دارد. مسایل امنیتی در آسیای میانه به ویژه تروریسم، جدایی طلبی و افراطی گری عموماً دغدغه اصلی این سازمان محسوب می شود. ساختار منطقه ای ضد تروریسم سازمان همکاری شانگهای در نشست جون ۲۰۰۴ در شهر تاشکند در ازبکستان تهیه و تصویب شد. این سازمان در سال ۲۰۰۶ اعلام کرد که بر اساس مفاد توافقنامه منطقه ای، با قاچاق مواد مخدر در طول مرزهای کشورهای عضو مبارزه خواهد کرد. گریگوری لگنینف در آوریل ۲۰۰۶ اعلام کرد که پیمان همکاری شانگهای قصد ندارد به سازمانی نظامی (مشابه پیمان ناتو یا پیمان ورشوی سابق) تبدیل شود. اما وی اذعان کرد که برای مقابله با تهدیدهای روز افزون تروریسم، جدایی طلبی و افراطی گری ممکن است نیاز به استفاده از نیروهای ارتش کشورهای عضو به وجود آید. در همین راستا کشورهای عضو چندین مانور مشترک نظامی به اجرا گذاشته اند. اولین مانور نظامی در سال ۲۰۰۳ طی دو فاز در قزاقستان و چین به اجرا درآمد.²⁴ از گفته های نماینده روسیه به صراحت معلوم می شود که این سازمان علاوه از مسایل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و انرژی در پی تقویت همکاری های امنیتی - نظامی نیز هست. از جمله مهم ترین دغدغه این سازمان توسعه طلبی های آمریکا و ناتو در قلمرو تحت نفوذ آن می باشد و با گذشت هر روز و در هر نشست از این موضوع به عنوان بزرگترین مشغله ذهنی اعضای سازمان یاد می کنند.

²⁰ عباس طالبی فر و سیاوش جعفری پاسکیابی، سازمان همکاری شانگهای و موضوع عضویت جمهوری اسلامی ایران، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، سال 1387، صص 51 و 52.

²¹ "SCO China 2025," ۲۰۲۵ /4/11, دسترسی در <https://www.scochina2025.org.cn/>.

²² "Shanghai Cooperation Organisation (SCO) – Official English Website," 2025/4/9, تاریخ دسترسی <https://eng.sectsco.org/>.

²³ "SCO China 2025," 2025/4/9, تاریخی دسترسی <https://www.scochina2025.org.cn/>.

²⁴ "سازمان همکاری شانگهای" / تابناک, دسترسی در ۲۰۲۵ /4/10, <https://www.tabnak.ir/fa/tags/67787/1/>, سازمان-همکاری-شانگهای.

کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری شانگهای؛ با هم بیشترین تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی در جهان می‌باشند. در میان این کشورها چهار قدرت اتمی چین، روسیه، هند و پاکستان وجود دارد که از میان آنها روسیه و چین اعضای دائمی شورای امنیت نیز هستند. مساحت کشورهای عضو این سازمان روی هم ۳۶۸۸۹۶۰۷ کیلومتر مربع یا در حدود یک چهارم سطح خشکی‌های زمین است. همچنین نه کشور عضو در حدود ۳ میلیارد و ۳۶۳ میلیون نفر جمعیت دارند که در حدود ۴۳ درصد جمعیت جهان را شامل می‌شود. اساس‌نامه سازمان همکاری شانگهای بر شفافیت عملکرد و بی‌طرفی نظامی آن تأکید می‌کند. علی‌رغم این موضوع، شکی نیست که سازمان همکاری شانگهای نقش موازنه دهنده‌ای در صحنه بین‌المللی خصوصاً در مقابل پیمان ناتو ایفا نماید. برای مثال، ایالات متحده آمریکا درخواستی جهت عضویت به عنوان عضو ناظر به سازمان همکاری شانگهای ارائه کرده بود، اما این درخواست در سال ۲۰۰۵ از طرف سازمان رد شد. سازمان همکاری شانگهای از آمریکا خواسته‌است که پایگاه‌ها و نیروهای نظامی خود را از خاک تمام کشورهای عضو خارج سازد. پس از این درخواست، دولت قرقیزستان رسماً از آمریکا درخواست کرد که برنامه خروج نیروهای آمریکایی و تعطیلی پایگاه هوایی نظامی کی-۲ از این کشور را سریعاً تهیه و اعلان کند.²⁵ با توجه به داشتن ظرفیت‌های عظیم اقتصادی، اجتماعی، و نظامی، این سازمان می‌تواند به بزرگترین رقیب پیمان ناتو مبدل شود و جلو توسعه طلبی‌های مزید ناتو به رهبری آمریکا را در آسیا و شرق اروپا بگیرد.

از آن جایی که گفته می‌شود، سازمان همکاری شانگهای از مهم‌ترین سازمان‌های منطقه‌ای است که در سال 1394 خورشیدی در مجموع 17.5% نفت جهان، 47.50% گاز جهان، و 45% جمعیت جهان را دارا بوده است.²⁶ این میزان با پیوستن هندوستان، پاکستان و جمهوری اسلامی ایران، بر حجم آن‌ها افزوده شده است.

نتیجه

در فرجام می‌توان چنین نتیجه گرفت که، با آنکه در اوایل تأسیس این سازمان، روسیه و چین بر سر حوزه فعالیت‌های سازمان با هم تا اندازه‌ای اختلاف نظر داشتند. طوری که روسیه بیشتر تأکید بر ماهیت امنیتی نظامی سازمان شانگهای داشت تا به عنوان یک سازمان مانع شونده توسعه نفوذ آمریکا و ناتو در قلمروی سنتی روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز از آن استفاده کند. در حالی که چین به این سازمان به عنوان یک فرصت نفوذ و توسعه بازارهای اقتصادی و کنترل منابع انرژی و بازارهای منطقه نگاه می‌کرد. اما با در نظر داشتن تحولات اخیر که در روابط فی مابین روسیه و آمریکا و متحدینش از یک‌سو، تحولات روابط چین و آمریکا و متحدینش از سوی دیگر، رخ داده است، به علاوه مسائل مهم دیگر اعم از عضویت کامل جمهوری اسلامی ایران در این سازمان و روابط خصمانه آن با آمریکا، خروج آمریکا از افغانستان و تعطیل پایگاه‌های آن در کشورهای آسیای مرکزی، اعضای این سازمان به ویژه اعضای کلیدی آن (روسیه و چین) را ناگزیر به کنار گذاشتن اختلاف نظر در ماهیت وظایف سازمان خواهد کرد تا با اتخاذ سیاست توسعه سازمان فراتر از منطقه و جذب اعضای جدید، بتوانند آن را به یک سازمان دفاع دسته جمعی تبدیل کرده و به عنوان رقیب قدرت مند ناتو رؤیای "ناتوی شرق" را به حقیقت مبدل کنند. مهم‌ترین عواملی که می‌تواند این سازمان را تحول ماهیت بدهد قرار ذیل است:

- 1- با ورود روسیه به جنگ تمام عیار علیه توسعه طلبی‌های ناتو و آمریکا در اروپای شرقی در میدان اوکراین و واکنش‌های تند و بی‌سابقه آمریکا و غربی‌ها در برابر آن از جمله، اعمال تحریم‌های بی‌سابقه و طاقت فرسا که پس از دوران جنگ سرد تا کنون نظیر آن دیده نشده بود؛
- 2- حمایت و پشتیبانی ایران و چین از اقدامات روسیه در اوکراین در برابر اقدامات تحریک آمیز غرب و آمریکا و معرفی آنها به عنوان مسببین اصلی بحران اوکراین؛
- 3- اقدامات تحریک آمیز و بی‌سابقه آمریکا در رابطه به مسئله تایوان و سفر ماجراجویانه رئیس و متعاقب آن اعضای کنگره آمریکا به جزیره تایوان و نا دیده گرفتن حد اقل تعهدات در ۳ اعلامیه مشترک چین-آمریکا مربوط به سال‌های ۱۹۷۲، ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ م که در تمامی این اعلامیه‌های

²⁵ سازمان همکاری شانگهای "ویکی‌پدیای فارسی، آخرین بار ویرایش شده در ۱۴ می ۲۰۲۵، https://fa.wikipedia.org/wiki/سازمان_همکاری_شانگهای. تاریخ مراجعه: 2025/4/10.

²⁶ محمد سرور احمدزی، افغانستان او د شانگهای د همکاریو سازمان، سیمه ییز مطالعات، سال دهم، شماره 1، پیاپی 37، بهار 1392، کابل، اکادمی علوم افغانستان، ص 56.

مشترک، آمریکا دولت چین را به عنوان تنها دولت قانونی به رسمیت می‌شناسد و به حق حاکمیت و تمامیت ارضی و یکپارچگی این کشور احترام می‌گذارد؛

4- وعده های پر آب و تاب مقامات آمریکایی به تایوان در صورت حمله نظامی چین به این کشور که این کار باعث خشم شدید مقامات بیجنگ شده و آنان را به انجام رزمایش های بزرگ و بی سابقه نظامی در اطراف جزیره تایوان کرد و گفته می شود از مهمات اصلی در آن استفاده شده است.

5- انجام رزمایش های مشترک نظامی آمریکا با کره جنوبی، فلیپین و آغاز مذاکرات فشرده و سریع با کشورهای استرالیا، کره جنوبی، جاپان و دیگر کشورهای خاور دور به منظور ایجاد ائتلاف منطقه ای به هدف مهار چین.

6- تعطیلی پایگاه های نظامی آمریکا در کشورهای ازبکستان و قرغیزستان و پس از آن خروج کامل آمریکایی از افغانستان، و نا امیدی کشورهای منطقه از حضور آمریکا.

هرچند تا هنوز چین، روسیه و جمهوری اسلامی ایران تعاملات استراتژیک شانرا نه در قالب سازمان همکاریهای شانگهای بلکه بطور مستقیم و در چارچوب تعاملات دوجانبه شکل داده اند اما دلایل فوق بطور بالقوه، زمینه های تبدیل شدن سازمان همکاری شانگهای به یک پیمان دفاعی دسته جمعی در برابر اتخاذ سیاست های تهاجمی آمریکا در برابر اعضای کلیدی این سازمان مانند روسیه، چین و ایران، را بیش تر از پیش فراهم می کند. چنانچه آمریکا و ناتو در این اواخر در برابر کشورهای یاد شده بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی سیاست های سخت گیرانه ای را اتخاذ کرده است که این کار، راهی جز همدست شدن اعضای سازمان مذکور به منظور تبدیل ماهیت آن از همکاری های محض اقتصادی و امنیتی درون زا به یک سازمان کثیر المعنی و مختلف الوظائف با قدرت مانور فرا منطقه ای، و رقیب ناتو، باقی نگذاشته است.